

به قدرت رسیدن دوباره طالبان

در افغانستان

و بازی‌های پشت پرده اشغال‌گران امریکایی

• قسمت دوم: روابط امریکا با طالبان

برای دانستن روابط امریکا با طالبان قبل از همه ضرور است که سری به روابط امریکا با بنیادگرایی اسلامی بزنیم، و بدانیم که چرا و چگونه ایالات متحده امریکا با بنیادگرایی اسلامی رابطه برقرار نموده است. شناخت این مساله حیاتی است، زیرا در ظرف هفت دهه اخیر ایالات متحده امریکا گاه بصورت پنهان و گاه آشکار از بنیادگرایی اسلامی حمایت نموده و پیوند تنگاتنگ با این بنیادگرایی داشته است. ایالات متحده امریکا برای ایجاد امپراتوری خود با تکیه بر اسلام سیاسی کوشیده تا بنیادگرایی اسلامی را توأم با تروریسم رشد دهد.

بعد از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد امریکا نه تنها اتحاد جماهیر شوروی، بلکه رهبران کشورهای خاور میانه، آسیا و شمال آفریقا که تمایل به ناسیونالیسم، سکولاریسم و سوسیالیسم داشتند، از جمال ناصر گرفته تا دکتر مصدق را به عنوان دشمن محسوب می‌نمود. در این زمان بود که ایالات متحده امریکا، بنیادگرایی اسلامی که در حال ظهور بود برای پیش برد استراتژی امپراتوری خود مفید دانست و به تقویت آن پرداخت. در گام نخست "اخوان المسلمین" مصر را بهترین گزینه برای مانع رشد فزاینده جمال ناصر یافت و به تعقیب آن "فداییان اسلام" در ایران را بعنوان یک گروه افراطی مذهبی در مقابل دکتر مصدق علم نمود و به حمایت مالی بنیادگرایان اسلامی در کشورهای عربی و ایران پرداخت. از دهه پنجاه میلادی به این طرف ایالات متحده امریکا و بریتانیا از بنیادگرایان اسلامی بعنوان سدی در مقابل شوروی و ناسیونالیسم عربی کار گرفته اند.

دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده امریکا (سیا) برای پیش برد اهداف استراتژی‌یکش در خاور میانه، جنوب آسیا و آسیایانه میانه از دستگاه اطلاعاتی پاکستان نیز کار گرفت. سیا نه تنها به آموزش دینی بنیادگرایی می‌پرداخت، بلکه آموزش‌های چریکی را توأم با آن پیش می‌برد.

«در جریان جنگ سرد، ونیز پس از آن، سیا با استفاده از دستگاه اطلاعات نظامی پاکستان به عنوان "واسطه" در آموزش مجاهدین نقش مهمی بازی کرد. آموزش چریکی تحت نظر سیا با آموزش‌های دینی در آمیخته می‌شد. دولت‌های کلنتن و بوش همواره از "پایگاه اسلام مبارز" از جمله القاعده اسامه بن لادن، به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پشتیبانی می‌کردند. روابط میان اسامه بن لادن و دولت کلنتن در بوسنی و کوزوو در پیشینه‌های کنگره امریکا دارای سندهای فراوانی است» (میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 16)

سوسیال امپریالیسم "شوروی" در زمان صدارت داودخان (1955 میلادی) در افغانستان جای پا پیدا نمود. از آن زمان به بعد امپریالیست‌های غربی همیشه به فکر کوتاه کردن دست "شوروی"‌ها از افغانستان بودند. در آخر سلطنت ظاهر شاه با استفاده از فرصت طرح یک کودتا به رهبری میوند وال را ریختند، اما این طرح امپریالیسم غرب از سوی سوسیال امپریالیسم "شوروی" عقیم گذاشته شد، سوسیال امپریالیسم "شوروی" داودخان را با یک کودتا در 26 سرطان 1352 خورشیدی به قدرت رساند.

زمانی که داودخان قدرت را به دست گرفت، طرح کودتای میوندوال را افشاء نمود، در سوم میزان 1352 خورشیدی

میوندوال همراه 44 جنرال و تعدادی از نمایندگان پارلمان طرفداران امپریالیسم غرب بازداشت شدند. این حرکت سوسیال امپریالیسم، خشم امپریالیسم غرب را برانگیخت و به فکر تجهیز و بسیج اخوان المسلمین در پاکستان گردید. پاکستان به دستور امریکا در سال 1354 خورشیدی (1975 میلادی) تعدادی از اخوانی‌های که به پاکستان پناهنده شده بودند با سلاح و پول مجهز نمود و به داخل افغانستان روان نمود. گروه‌های مسلح اخوانی موفق شدند که پاسگاه‌های پولیس در پکتیا، ننگرهار و بدخشان را مورد حمله قرار دهند، اما داودخان موفق به درهم کوبیدن قیام اخوانی‌ها در افغانستان گردید. تعدادی از شورشیان اخوانی کشته و بقیه به پاکستان گریختند تا کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی هیچ حرکتی از خود نشان ندادند.

رقابت میان دو بلوک وارسا و ناتو در افغانستان به شدیدترین وجهی ادامه پیدا نمود. این رقابت رژیم داودخان را به بحران شدید دچار نمود. با سرازیر شدن اموال تجارتي دول امپریالیستی صنایع دستی کاملاً تخریب گردید و فابریکه گوگردسازی و چینی سازی به سقوط مواجه گردید. داودخان در سال های 1355 و 1356 خورشیدی به شدیدترین وجه تحت فشار بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب قرار گرفت، طوری که بورژوازی وابسته به امپریالیزم غرب به مدت شش ماه اموال شان را از گمرکات بیرون نکردند، حتی داودخان به کمبود معاشات مامورین خود دچار گردید. این حرکت موجب شد تا داود خان به سمت کشورهای وابسته به غرب مانند ایران، پاکستان، عربستان سعودی و کویت چرخش نماید و رابطه دوستی و تجارتي با آنها برقرار نماید. این حرکت داودخان برای سوسیال امپریالیزم "شوروی" خوش آیند نبود و در اولین اقدام کودتای 7 ثور 1357 را سازمان دهی نمود و مزدورنش را در افغانستان به قدرت رساند.

امپریالیزم امریکا و متحدین غربی اش با استفاده از فرصت از همان شب کودتا صبغت الله مجددی که در مدینه بود برای تجدید سازماندهی گروه های اخوانی به پاکستان اعزام نمودند. مجددی با کمک های مالی فراوان عربستان سعودی و امپریالیست های غربی و هم کاری پاکستان و بخصوص آی اس آی به تجدید سازماندهی اخوانی ها پرداخت. «محمد صدیق المجددی افغانی تبار که در آن کشور سیه روز، در سال های دهه 1960 با سیا در ارتباط بود و میراث داران بلا فصل او با حمایت سیا، عربستان سعودی، مصر و پاکستان، هسته مرکزی جهاد افغانی ضد شوروی در سال های 1978-1989 پی ریختند» (روبرت دریفوس - بنیاد گرای مذهب یا بازی شیطانی - صفحه 98)

بهره گیری از بنیاد گرای اسلامی برای فروپاشی امپراتوری "شوروی" در سال 1979 میلادی (1358 خورشیدی) عینیت یافت. امپریالیزم امریکا و متحدینش بطور رسمی توسط بنیادگرایان اسلامی در افغانستان در تدارک جنگ علیه رژیم وابسته به سوسیال امپریالیزم "شوروی" گردیدند.

گلبدین و ربانی بیش از همه مورد اعتماد سیا و آی اس آی قرار داشتند. زیرا هر دوی شان خواهان پیش برد اهداف استراتژیک امریکا تا آن طرف رودخانه آمو بودند. در همین زمان سیاف مورد الطاف عربستان سعودی قرار داشت. با گذشت زمان گلبدین، ربانی و سیاف به عنوان رهبران بنیادگرایان اسلامی به حمایت امپریالیزم امریکا، عربستان سعودی و پاکستان خود را در جنگ افغانستان تثبیت نمودند.

«به گفته برژنسکی "شبکه اسلام مبارز" افغانستان به دست سیا به وجود آمد. "جهاد اسلامی" (یا جنگ مقدس علیه شوروی ها) بخش مکمل ترفند اطلاعاتی سیا می باشد. این جنبش مورد حمایت امریکا و عربستان سعودی بود، و همراه با آن، بخش مهم بودجه از راه تجارت مواد مخدر هلال طلایی* تامین می شد.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقیعت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 35)

امپریالیزم امریکا و متحدین غربی اش بعد از به قدرت رسیدن خمینی در ایران ب فکر کمر بند سبز اسلامی ضد شوروی گردیدند. عربستان سعودی، مصر و پاکستان را به میدان کارزار آسیای میانه کشید. امپریالیزم امریکا با کمک کشورهای عربی رهبران گروه های تروریست اسلامی را از مصر، الجزایر، عربستان سعودی، عراق و دیگر نقاط جهان چون چین و ازبکستان وارد جنگ افغانستان نمودند. سیاف و حکمتیار روابط نزدیک با اسامه بن لادن داشتند. اسامه در سال 1980 به همکاری پاکستان و حمایت امریکا به جنگ افغانستان گام گذاشت، از آن زمان به بعد نامش سر زبان ها افتاد.

امپریالیزم امریکا زیر نام "جهاد مقدس" در افغانستان هزاران تن از بنیادگرایان اسلامی را بر انگیخت و سیل جنگ جویان بنیادگرا از سراسر جهان به افغانستان سرازیر شد.

بنیادگرایان اسلامی که روانه جنگ افغانستان بودند، آموزش های تروریستی را تحت رهبری امریکا در کشورهای عربی دیدند. روبرت دریفوس در این مورد چنین می گوید:

«یکی از افراد سیا که در زمان جنگ افغانستان، رئیس سیا در پاکستان بوده است می گوید: "کشورهای اسلامی درب زندان های خود را گشودند و خراب کاران را به افغانستان فرستادند." و نه تنها به افغانستان گسیل شدند که بوسیله نیروهای ویژه ایالات متحده آموزش های نظامی دیدند. کول مینویسد: "تا سال 1980 آموزگاران نظامی ایالات متحده برای آموزش مهارت های نیروهای ویژه امریکا به مصری ها که آن ها نیز به نوبه خود آن آموزش ها را به داوطلبان کمک مجاهدان افغانستان انتقال میدادند، به مصر رفته بودند.

"آموزش ترور و بمب گذاری اتومبیل ها و مواد این چنین، راه خود را بسوی داوطلبان عرب باز کرد، همه ای آنان سرانجام پیاده نظام القاعده شدند. حتی روش های ساده برای ساخت اتومبیل های بمب گذاری شده بشیوه افغان ها به برخی مجاهدین آموخته شد. استیو کول نوشت: "زیر نظر سازمان امنیت پاکستان، مجاهدین آموزش و مواد منفجره برای اتومبیل های بمب گذاری شده و حتی شترهای حامل

بمب دریافت می‌کردند تا در حملات شان به شهرهای تحت اشغال شوروی‌ها، برای کشتن سربازان و فرماندهان شوروی بکار گیرند. بیل کسی (رنیس سیا) با وجود تردید برخی از افراد سیا به این اقدامات صحنه گذارد. البته صرفاً سربازان شوروی از این بمب‌ها آسیب نمی‌دیدند، افراد غیر نظامی نیز آسیب می‌دیدند... بیل کسی می‌گفت: «ماهیت جنگ خشونت آفرین است. اگر از ترس این‌که یکی فریاد بزند آدمکشی» به تروریست‌ها ضربه نزنیم، این پیوند هیچ‌گاه پایان نخواهد گرفت» بزودی سازمان امنیت پاکستان و سانل منفرجه مخفی در اختیار مجاهدان گذاردند بمب‌هایی که بصورت خودکار، ساعت فندک و ضبط صوت در آمده بود. آوارکوتوس می‌پرسد: «آیا می‌خواستی بمب‌هایی در شکل دوچرخه در کنار مقر فرماندهی یک افسر پارک شود؟ بله همین‌طور بود چرا که ترس و وحشت می‌آفرید» سینماها و مراکز فرهنگی نیز دیگر اهداف مجاهدان برای بمب‌گذاری بودند.» (بنیادگرایی اسلامی یا بازی شیطانی صفحات 203-204)

سازمان سیا برای درهم شکستن رقیبش (سوسیال امپریالیسم شوروی) هیچ‌گاه پروای مردم بی‌دفاع افغانستان را نداشت، هر عملیات مورد قبولش بود حتی عملیاتی که وحشت آفرین بود، بشمول عمل انتحاری در سینماها و مراکز فرهنگی را انجام می‌داد.

این بدان معنا نیست که سوسیال امپریالیزم "شوروی" در کشتار مردم بی‌گناه دست کمی از امپریالیزم آمریکا و متحدینش داشت.

سیر سعودی تلفات ارتش اشغال‌گر "شوروی" سبب گشت که شوروی‌ها از هر نوع سلاحی کاربگیرد، حتی از سلاح‌هایی که پروتوکول ژنو در 1925 ممنوع کرده بود. این سلاح‌ها عبارت بود از گاز اعصاب، گاز خردل، گلوله‌های دمدم، ناپالم و باران زرد (باران زرد یک نوع سلاح کیمیایی کشف شده است) همچنین روس‌ها از طریق طیارات و بمب‌های کوچک و ظاهراً بی‌خطر به شکل ساعت، قلم، قوطی کبریت، اسباب و لوازم بازی اطفال پخش می‌نمودند. این بمب‌ها افراد زیادی و بخصوص کودکان را به کام مرگ فرو برد.

سوسیال امپریالیزم "شوروی" بعد از ده سال تجاوز و اشغال‌گری و جنگ تحمیلی خانمان‌سوز بر مردم زحمت‌کش افغانستان با یک موافقت‌نامه با امپریالیزم آمریکا در ژنو حاضر به بیرون کشیدن ارتش اشغال‌گرش از افغانستان گردید.

امپریالیزم آمریکا و متحدینش با سوسیال امپریالیزم شوروی به این توافق رسیدند که 40 فیصد قدرت متعلق به احزاب جهادی، 40 فیصد متعلق به احزاب "خلق" و پرچم و 20 فیصد آن به شاه و دستیاران شاه متعلق باشد. امپریالیست‌های غربی می‌دانستند که نمی‌توانند نقش روسیه و منافع آن‌را در افغانستان نادیده بگیرند. همان طوری که امروز امپریالیزم روسیه و چین نمی‌توانند که منافع امپریالیزم آمریکا را در افغانستان نادیده بگیرند.

با تشکیل دولت جمهوری اسلامی، روسیه عملاً در دولت اسلامی از موقعیت برتر برخوردار بود و این امر مورد توافق مرتجعین وابسته به امپریالیست‌های غربی و متحدین ارتجاعی منطقه‌ی بی و باداران امپریالیستی شان قرار نداشت. بناءً با تشکیل دولت اسلامی، جنگ‌های ارتجاعی داخلی شعله‌ور گردید.

امپریالیست‌های غربی و بخصوص امپریالیزم آمریکا با سرازیر نمودن کمک‌های خویش توانست علاوه بر بنیادگرایان مذهبی متشکل، باورهای سنتی مذهبی واپس‌گرا را نیز در خدمت بگیرد. چنانچه امپریالیزم آمریکا در همه کشورهای اسلامی بنیادگرایان مذهبی را مورد حمایت قرار داد، از آن جمله "اخوان المسلمین" در مصر، انجمن حجتیه در ایران، و هابیون در عربستان، حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان، مجاهدین در افغانستان...

ایالات متحده آمریکا بنیادگرایی اسلامی را در خاورمیانه مؤثرترین شیوه در روند پیاده کردن پروژه امپراطوری خویش یافت. از آغاز نفوذ در منطقه تا دست اندازی‌ها و مداخلات نظامی شان و سرانجام حضور مستقیم نظامی در عراق و افغانستان، همواره بنیادگرایی اسلامی ابزاری در خدمت این هدف بوده است. روبرت دریفوس از قول "چریل بنارد" کارشناس اسلام سیاسی در مؤسسه رند همسر زلمی خلیل زاد، نماینده خاص ایالات متحده آمریکا در "پروسه صلح" افغانستان در کابل، می‌نویسد:

«ما در افغانستان گزینشی تعمدی داشتیم. در آغاز همه براین باور بودیم که هیچ راهی برای شکست دادن شوروی‌ها نیست، بنابراین، آنچه باید می‌کردیم این بود که دیوانه‌ترین آدم‌ها را بجان آن‌ها بیاندازیم. ما دقیقاً میدانستیم که آن‌ها (مجاهدین) چه جور آدم‌های هستند و سازمان‌های شان به چه می‌مانند. به همین دلیل است که امروز در افغانستان رهبران میانه رو وجود ندارد، زیرا به دیوانه‌گان اجازه دادیم همه‌ای آن‌ها را نابود کنند. آن‌ها چپ‌ها را کشتند و میانه‌روها را نیز.» (بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی ص 214)

در آن زمان خلیل زاد، کارشناس مؤسسه رند در 1996 میلادی در مورد طالبان چنین نظر داشت: «طالبان مانند ایران نماینده‌ی بنیادگرایی ضد آمریکایی نیست. بنیادگرایی طالبان با مدل سعودی هم‌خوانی دارد. این گروه آمیزه‌ی بی‌ارزش‌های سنتی پشتو و تفسیر ارتدوکسی از اسلام را تبلیغ می‌کند.» (روبرت دریفوس - بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 243)

« دولت کلینتون و یونوکال که ترجیح می دادند طالبان را گونه فرعی الیت حاکم در عربستان سعودی بدانند در آغاز از اعتراضات گروههای دفاع از حقوق زنان علیه طالبان به دلیل رفتار نفرت انگیزشان در برابر زنان افغانی چشم پوشیدند. یکی از شخصیت های وزارت امور خارجه گفت: " جریان طالبان مانند سعودیها با همان ویژگیها پیش خواهد رفت؛ حضور آرامکو، احداث خطوط نفتی، حاکمیت امیران، نبود پارلمان و قوانین شریعت فراوان مشخصه ی حکومت طالبان خواهد بود. درست همانند وهابیت سعودی. می توانیم با آنها کنار بیاییم. "» (روبرت دریفوس - بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی - صفحه 243 و 244)

هدف اصلی امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی اش از حمایت بنیادگرایی اسلامی طالبانی افغانستان در گام نخست ایجاد بنیادگرایی اسلامی با مدل عربستان سعودی و در گام ثانی متشنج نمودن کشورهای آسیای میانه و خاور میانه و به همین ترتیب دامن زدن به نا آرامی در کشور همایه غربی افغانستان (ایران) و ساختن دولت های مطیع و گوش به فرمان امپریالیزم امریکا در منطقه.

تاریخ افغانستان گواه آنست که با فروریختن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوروی" نه تنها امپریالیزم امریکا و متحدینش از حمایت بنیادگرایی برای پیش برد پروژه های استعماری شان دست نکشیدند، بل که روز به روز به تقویت آن نیز پرداختند.

افغانستان نه تنها در زمان اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیزم "شوروی"، بلکه از سال 1371 خورشیدی (1992 میلادی) در آتش خانه جنگی های ارتجاعی احزاب جهادی سوخت. در همین دوران جنگ های ارتجاعی داخلی احزاب جهادی شرکت نفتی بریداس ارجنتائینی خواست تا مسیر خط لوله گاز و نفت از مسیر ترکمنستان - افغانستان - پاکستان به هند و از آنجا به اروپا انتقال دهد، این شرکت تائید جمهوری اسلامی افغانستان تحت رهبری برهان الدین ربانی و حکومت بی نظیر بوتو را نیز گرفته و توافق نامه با هر دو کشور به امضاء رسانده بود. در چنین زمانی بود که شرکت غول پیکر نفتی ایالات متحده امریکا (یونیکال) علیه شرکت بریداس به رقابت برخاست، در این زمان حامد کرزی و خلیلزاد نماینده حقوقی شرکت یونیکال بودند.

در چنین شرایطی بود که ایالات متحده امریکا حسب منافعش دست بکار شد و طالبان را از حجره های مدارس دینی پاکستان که در سال 1360 خورشیدی به حمایت سیا و کمک مادی عربستان سعودی تحت نظر سی آی ای پاکستان ایجاد گردیده بود وارد صحنه سیاسی افغانستان نمود، در آن زمان امپریالیزم امریکا تشخیص داده بود که طالبان بهترین نیروی حاضر و آماده خدمت برایش در افغانستان می باشد. به همین علت عربستان سعودی را تشویق به کمک مالی برای مدرسه های دینی در پاکستان نمود.

جنگ های ارتجاعی خانمانسوز میان طالبان و احزاب جهادی بالاخره منجر به سقوط رژیم ربانی در کابل گردید. امپریالیزم امریکا برای پیاده نمودن اهدافش به این کار بسنده نکرد، برای سقوط حکومت بی نظیر بوتو نیز تلاش نمود تا سرنگونش نمود. زیرا بدون سرنگونی دولت ربانی و بی نظیر بوتو امکان لغو توافق نامه میان شرکت بریداس و دولت ربانی و بی نظیر بوتو نبود. در این زمان ایالات متحده امریکا بصورت غیر مستقیم از طالبان حمایت به عمل می آورد، اما کمپنی یونیکال برای پیش برد اهدافش بطور علنی به طالبان کمک می نمود. پول و امکانات از طریق حامد کرزی و پدرش در دسترس طالبان قرار می گرفت.

امپریالیزم امریکا برای پیش برد اهدافش، پاکستان را تشویق نمود که به طالبان کمک های نظامی نماید. پاکستان هم که منتظر چنین روزی بود دست اندرکار شد و طالبان را وارد جنگ داخلی ارتجاعی افغانستان گردانید، افسران نظامی پاکستان از بدو پیدایش "تحریک طالبان" و اولین عملیات شان در سپین بولدک در رهبری فعالیت های جنگی و ترکیب نیروهای رزمی آن ها سهیم بودند و بصورت عمده از همین کاتال های سیاسی و نظامی حکومتی و غیر حکومتی پاکستان بود که به تدریج مجاهدین اسلامی عرب و غیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی برای حمایت از "طالبان" به افغانستان سرازیر شدند.

نه تنها پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، بلکه جمعیت علمای پاکستان نیز بطور مستقیم در شکل دهی طالبان سهیم گرفتند و طالبان را مورد حمایت مالی و نظامی قرار دادند.

در همین گиро داری بود که اسامه بن لادن به کمک پاکستان و حمایت غیر مستقیم ایالات متحده امریکا برای بار دوم وارد افغانستان گردید و افغانستان را به پایگاه مرکزی تجمع نیرو های خود مبدل نمود، در همین زمان این عمل کرد اسامه بن لادن از طرف امریکا و کمپنی های نفتی مورد حمایت قرار داشت. حمایت های سیاسی، نظامی و مالی مستقیم حاکمیت های ارتجاعی پاکستان، امارات متحده، عربستان سعودی، شیوخ خلیج فارس و همچنین حمایت های غیر مستقیم امپریالیزم امریکا و امپریالیزم انگلیس از "طالبان" و متحدین آن (اسامه بن لادن) عملا روز بروز افزایش می یافت.

زمانی که رژیم ربانی سقوط نمود و طالبان قدرت را در افغانستان قبضه نمودند، امریکا متیقین بود که طالبان مردمان خشن و تندرو اند، با آن هم به حمایت غیر مستقیم طالبان پرداخت. یکی از دپلمات‌های امریکا صریحاً اظهار نمود که «افغانستان بدل به مستعمره نفتی امریکا می‌شود، سودهای کلانی برای غرب وجود دارد، اما مردم سالاری در آن وجود نخواهد داشت. زنان بطور قانونی شکنجه خواهند شد. اوگفت: با این قضیه می‌توان کنار آمد» (!؟)

در طول دوران حاکمیت امارت اسلامی طالبان دولت ایالات متحده امریکا یک کلمه در باره توحش امارت اسلامی طالبان سخن نگفت و چشمش را بر روی تمام اعمال و کردار وحشیانه طالبان از قبیل پایمالی بی‌شرمانه حقوق زنان، بستن مکاتب و حمام‌ها بر روی دختران، اخراج زنان شاغل از سمت‌های دولتی و غیر دولتی، شلاق زدن زنان در ملاء عام، اجباری نمودن دستار برای متعلمین و محصلین ذکور، سنگسار نمودن زنان و بقیه اجرای "قوانین کیفری شریعت" اسلام بست.

برای امپریالیزم امریکا رشد بنیادگرایی بخاطر فروپاشاندن امپراتوری سوسیال امپریالیزم "شوروی" اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. برای این مطلب به گفتگوی میشل شوسودوفسکی با برژنسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر توجه نمایید:

«سؤال: وقتی شوروی‌ها مداخله خود را چنین توجیه کردند که قصد داشتند با درگیری پنهانی ایالات متحده در افغانستان مبارزه کنند، مردم حرف‌شان را باور نکردند، در حالی که واقعیت داشت. امروز شما از چیزی متأسف نیستید؟»

برژنسکی: متأسف از چه؟ عملیات مخفی طرحی عالی بود. موجب کشیدن شدن روس‌ها به دام افغانستان شد و شما می‌خواهید من از این بابت متأسف باشم؟ روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز گذشتند، من به رئیس جمهور کارتر نوشتم، حالا فرصت داریم که به اتحاد شوروی جنگ ویتنامش را عطا کنیم. در واقع، کم و بیش ده سال مسکو ناچار بود جنگی را که برای دولت تحمل ناپذیر بود ادامه بدهد، کشمکش‌هایی که سبب دلسردی و در نهایت فروپاشی امپراتوری شوروی شد.

سؤال: و از این هم متأسف نیستید که از بنیادگرایی اسلامی دفاع کرده‌اید و به تروریست‌های آینده سلاح و رهنمود داده‌اید؟
برژنسکی: برای تاریخ جهان چه چیز بیش‌تر اهمیت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 35)
این گفتگو بخوبی نشان می‌دهد که امریکا به هیچ‌وجه از رشد بنیادگرایی اسلامی و تجهیز شدن متاثر نبوده و نیست، بلکه رشد و تجهیزش را برای پیاده نمودن اهداف امپریالیستی‌اش ضروری می‌داند.

ایالات متحده امریکا در آن زمان می‌خواست که با کشیدن لوله گاز از طریق افغانستان از ساخت خط لوله گاز در ایران و کاهش نفوذ روسیه بر ترکمنستان و قزاقستان جلوگیری به عمل آورد.

چنانچه در زمان حاکمیت طالبان و امارت اسلامی شان کاملاً حامی طالبان بود و تروریزم طالبانی را رشد میداد. احمد رشید ژورنالیست پاکستانی در این باره مینویسد:

«در میانه 1994 تا 1996، ایالات متحده امریکا بوسیله متحدانش یعنی پاکستان و عربستان سعودی از طالبان حمایت سیاسی کرد. دلیل واشنگتن برای چنین حمایتی، به زعم او، ماهیت ضد ایرانی، ضد شیعه و هواداری غرب طالبان بود. امریکا که در اندیشه اجرای پروژه یونیکال (پروژه احداث خط لوله ترکمنستان از طریق افغانستان) بود، حمایت خود از طالبان را از 1995 تا 1997 بیش‌تر نیز کرد.» (طالبان: اسلام ستیزه‌گر - نفت و بنیادگرایی اسلامی در آسیای میانه - ص 24)

حمایت امریکا از طالبان یک حمایت استراتژیک بود. امپریالیزم امریکا از بنیادگرایی طالبانی بخاطر کشیدن "کمر بند سبز اسلامی" در اطراف روسیه و دست یازیدن به نفت و گاز آسیای میانه حمایت و پشتیبانی می‌نمود. امپریالیزم امریکا که رقیبش (روسیه) در وضعیت بد قرار داشت، برای حفظ شکست رقیبش از هر وسیله‌ای کار می‌گرفت. عربستان سعودی و پاکستان در زمره بهترین دوستان امریکا بودند، اما چین، روسیه و ایران را از جمله دشمنان امریکا محسوب می‌گردید. به همین علت بود که در عراق زیر نام "سلاح کشتار جمعی" حمله نمود و به اشغال خود آورد، و افغانستان را زیر نام (مبارزه با تروریزم) و "آزادی زنان از چنگال طالبان قرون وسطایی" مورد حمله قرار داد و اشغال کرد و هر دو کشور را به مستعمره خود تبدیل نمود.

امپریالیزم امریکا زمانی که متیقین گردید که دیگر نمی‌تواند ساحه نفوذش را توسط طالبان گسترش دهد، این از سو و از سوی دیگر امپراتوری "شوروی" از هم فرو ریخت، دولت امریکا حکومت بلا منازعش را تا صد سال آینده اعلام نمود و تصمیم به اشغال افغانستان گرفت. حادثه 11 سپتامبر 2001 بهانه‌ای برای امپریالیزم امریکا گردید. اسامه بن لادن که تا دیروز بهترین دوست و یاور امریکا بود، مظنون اصلی حمله به برج‌های دوقلو قلمداد گردید و تروریست قلمداد شد. امریکا در هفتم اکتوبر 2001 از طریق هوا و زمین به افغانستان حمله نمود و افغانستان را به اشغالش در آورد.

امپریالیزم امریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان دوگانه عمل نمودند. در عراق حکومت سکولار صدام را بر انداخت و قدرت را تعمداً با یک هدف مشخص، با بنیادگرایان اسلامی عراق سپرد، یعنی دو حزب بنیادگرایان شیعه (مجلس‌اعلی اسلامی و حزب الدعوه) را به قدرت رساند. امپریالیزم امریکا به خاطر اهداف شومش حتی حزب الدعوه را در بغل گرفت. در حالی که حزب الدعوه سابقه چهل ساله

بمب گذاری، ترور و حملات خشونت آمیز در سال 1980 میلادی به سفارت امریکا در کویت را داشت. و اما در افغانستان زیر شعار "مبارزه با تروریسم" و "آزادی زنان از قید اسارت طالبان" افغانستان را اشغال نمود. اصل هدف امپریالیسم امریکا نه مبارزه با تروریسم بود و نه آزادی زنان، بلکه هدف امپریالیسم این بود تا زیر پوشش این نقاب کاذب امپراطوری بزرگ خویش را بر پاداشته و هژمونی خویش را بر جهانیان و بخصوص کشورهای منطقه تحمیل نماید. در حقیقت سیاست امریکا مبتنی است بر حفظ تروریسم نه مبارزه علیه آن. امپریالیسم امریکا از طریق حمایت از بنیادگرایی اسلامی توانست تا در کشورهای خاور میانه جنبش‌های آزادیبخش را نابود نموده و جنبش‌های اسلامی بنیادگرا را جایگزین آن نماید.

« سیاست خارجی امریکا با مهار موج بنیادگرایی همسازی ندارد. در واقع، مطلب کاملاً بر عکس است. اهمیت رشد "اسلام تند رو"، در پی 11 سپتامبر، در خاور میانه و آسیای مرکزی با دستور کار پنهانی واشینگتن سازگاری دارد. این سیاست مرکب است از حفظ تروریسم بین المللی نه مبارزه با آن، به منظور بی ثبات کردن جوامع ملی و جلوگیری از رسایی جنبش‌های راستین اجتماعی که علیه امپراتوری امریکا هدایت شده اند. واشینگتن - از مجرای عملیات پنهانی سیا - حمایت از رشد بنیادگرایی اسلامی را، به ویژه در چین و هند، پی می‌گیرد. در سر تا سر جهان در حال توسعه، رشد بنیادگرایی فرقه‌یی و سازمان‌های دیگری از این دست به تامین منافع امریکا گرایش دارد. این سازمان‌های مختلف و شورش‌های مسلحانه خصوصاً در کشورهای رشد یافته اند که نهادهای دولتی آن‌ها زیر فشار اصلاحات اقتصادی تحت حمایت صندوق بین المللی پول فروپاشیده است.

کاربرد معجون اقتصادی صندوق بین المللی پول اغلب فضایی از کشاکش قومی و اجتماعی پدید می‌آورد که در مقابل، رشد بنیادگرایی و خشونت قومی را باعث می‌شود. این سازمان‌های بنیادگرا سبب بر اندازی نهادهای غیر مذهبی و جایگزینی آن می‌شود. بنیادگرایی در کوتاه مدت، اختلافات اجتماعی و قومی پدید می‌آورد و توانایی مردم را در سازمان یافتن علیه امپراتوری امریکا متزلزل می‌سازد. این سازمان‌ها یا جنبش‌ها، مانند طالبان، اغلب "مخالفت با عموسام" را به شیوه دامن می‌زنند که منافع گسترده جغرافیای سیاسی و اقتصادی امریکا را با خطر جدی رو برو نمی‌کند. در این میان، واشینگتن از رشد آن‌ها به عنوان وسیله خلع سلاح جنبش‌های اجتماعی پشتیبانی کرده است، زیرا بیم دارد که قبلاً برتری اقتصادی و سیاسی امریکا را تهدید کنند. « (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی و واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 51)

افغانستان کنونی کاملاً مهر تائید بر گفته "میشل شوسو دوفسکی می‌زند. تاریخ افغانستان از دهه چهل خورشیدی به این طرف بیانگر آنست که امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم امریکا نه تنها از رشد بنیادگرایی در افغانستان دست نکشیده، بلکه به رشد، آموزش و تجهیز نظامی‌شان نیز پرداخته است. این حرکت امپریالیسم امریکا و متحدینش روز به روز قوس صعودی خود را پیموده است. امپریالیسم امریکا با رشد بنیادگرایی اسلامی نه تنها به بی ثبات کردن جوامع پرداخته است، بلکه با رشد این جنبش‌ها جلو جنبش‌های آزادیبخش ملی و کمونیستی را نیز سد نموده است.

رشد بنیادگرایی اسلامی در افغانستان از یک سو به اختلافات قومی، منطقه‌یی، لسانی، میلیتی و جنسیتی دامن زده است، و از سوی دیگر با تمویل سازمان‌های تروریستی بنیادگرایی و حمایت این سازمان‌های از طریق "صندوق بین المللی پول" نه تنها مقدماتی به زیر ساخت اجتماعی کشور نداشته، بلکه زیر ساخت اقتصادی کشور را ویران نموده، و سازمان‌های مذهبی بنیادگرا را جانشین نهادهای غیر مذهبی دولتی نموده است و از رشد جنبش‌های آزادیبخش ملی جلوگیری به عمل آورده است. این وضعیت برای تامین منافع امریکا مفید و ضروری است و به هیچ‌وجه امپریالیسم مانع رشد بنیادگرایی نشده و نمی‌شود.

القاعده طالبان که دیروز مورد اعتماد امپریالیسم امریکا و متحدینش قرار داشتند، نه تروریست بودند و نه هم زن ستیز، زمانی که منافع امریکا تقاضا نمود تا مستقیماً افغانستان را اشغال نماید، القاعده و طالبان تروریست و قرون وسطایی معرفی گردیدند و از قدرت به زیر کشیده شدند.

زمانی که منافع امپریالیسم امریکا تقاضا نماید حاضر است تا میلیون‌ها دالر را به سازمان‌های بنیادگرا بدهد، و زمانی که منافعش تقاضا نمود به سرکوبش می‌پردازد.

روبرت دریفوس در کتاب "بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی می‌نویسد: «مایکل شونر یکی از مأموران سیا است که در سال‌های آینده مأمور بدام انداختن اسامه بن لادن شد ... هفته نامه الوطن العربی، در زمینه کمک‌های مالی می‌گوید که در میانه 1979 تا 1989، ششصد میلیون دالر از کاتال مؤسسات و بنیادهای خیریه شیخ نشین‌های خلیج، بویژه از سوی مؤسسات مالی در عربستان سعودی، کویت، عمان، امارات متحده عربی، بحرین، و قطر به سازمان بن لادن فرستاده شد.»

مسائل فوق بخوبی نشان‌دهنده آنست که امپریالیسم امریکا و هم پیمانان عربش با کمک‌های میلیون دالری‌شان سازمان‌دهنده اسامه و دیگر باندهای بنیادگرا بوده اند، در غیر این صورت مشکل بود که این باندها روی پای‌شان بایستند.

کارزار تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا و متحدینش در افغانستان ظاهراً متوجه طالبان و القاعده بود، اما بصورت عمده این تجاوز و وحشی‌گری علیه خلق‌ها و ملل تحت ستم افغانستان بود. چنان‌چه در ظرف بیست سال گذشته ستم امپریالیستی به شدیدترین وجهی بالای توده‌های زحمت‌کش اعمال گردید. از زمان تجاوز امپریالیست‌ها بر افغانستان تا کنون هزارها زن، مرد و کودک توسط بمب‌ها و راکت‌ها و گلوله‌های امپریالیستی و رژیم پوشالی کشته شده و صد‌ها هزار از مردمان این مرز و بوم به ولایات دیگر و کشورهای همسایه آواره گردیده اند. وضع آوارگان در داخل افغانستان بشدت وخیم است و امسال ممکن در اثر سرمای شدید زمستان هزاران نفر جان‌شان را از دست دهند، این وضعیت در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

زمانی که برج‌های دو قلو مورد حمله قرار گرفت، بوش فوراً القاعده را مسئول حمله دانست و اسامه را مظنون اصلی حمله بر برج‌های دو قلو قلمداد نمود و اسامه و سازمان تحت رهبری اش را تروریست خواند، در حالی که در ظرف بیست سال امپریالیزم امریکا هیچ مدرکی دال بر این که اسامه بن لادن در حمله تروریستی به برج‌های دو قلو دست داشته نتوانسته ارائه نماید. امپریالیزم امریکا به بهانه عدم تسلیمی اسامه به امریکا افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد و تورا بورا را برای بازداشت اسامه زیر و رو نمود. در حالی که اسامه در همان زمان در چنگال امپریالیزم امریکا بود و هر گاه می‌خواست می‌توانست به سادگی او را بازداشت نماید. اما او این کار را به خاطر اهداف شومش در خاور میانه و آسیای میانه نکرد. ایم مطلب را از قول میشل شوسو دوفسکی پی می‌گیریم:

«چند ماه پس از حملات، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، گفت که پیدا کردن اسامه و تحویل او دشوار خواهد بود: «مثل این است که در انبار کاه دنبال سوزن بگردی» اما امریکا پیش از حمله 11 سپتامبر در چندین فرصت، بی هیچ مشکلی، می‌توانست دستور بازداشت و تحویل او را صادر کند.

دو ماه پیش از 11 سپتامبر، بن لادن، «تحت پیگردترین فراری» امریکا، در بیمارستان امریکایی دوی (امارت متحده عربی) به سبب عفونت مزمن کلیه تحت درمان بود (ر. ک به: متن 1.1) اگر کارگزاران امریکا قصد داشتند اسامه بن لادن را پیش از 11 سپتامبر بازداشت کنند، کار را همان موقع تمام می‌کردند. اما دیگر بهانه‌ای برای آغاز عملیات بزرگ نظامی در آسیای مرکزی در دست نداشتند. (میشل شو سودوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 16 و 17) متن 1.1 که در صفحه 15 همین کتاب درج گردیده است بطور واضح بیان نموده که زمانی بستری بودن بن لادن یک مامور محلی سیا، در بیمارستان با بن لادن دید و بازدید داشته است. در همین متن نیز یاد آوری گردیده که: «در 10 سپتامبر یک روز پیش از حمله‌های تروریستی 11 سپتامبر به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، اسامه بن لادن در یکی از بیمارستان‌های نظامی پاکستان تحت دیالیز کلیه قرار گرفت....»

باید یاد آور شد که بیمارستان مستقیماً در حوزه اختیارات نیروهای مسلح پاکستان است که روابط نزدیکی با پنتاگون دارد. مشاوران نظامی امریکایی مستقر در راولپندی با نیروهای مسلح پاکستان همکاری نزدیکی دارند. برای بازداشت فراری سرشناس امریکا هیچ تلاشی صورت نگرفته بود. با این همه شاید بن لادن به درد کار «بهتر» دیگری می‌خورد.» همانجا - صفحه 15 و 16)

در واقع باید گفت که جنگ تحمیلی تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا در افغانستان زیر نام "مبارزه علیه تروریزم" تنها بهانه بود برای پیاده نمودن مشی تجاوزکارانه و گسترش آن در خاور میانه و آسیای میانه. این سیاست به هیچ وجه علیه بنیادگرایی اسلامی در افغانستان نبود. امپریالیزم امریکا با این بهانه توانست مردمش را فریب بدهد تا حوزه نفوذ خود را نه تنها در خاور میانه و آسیای میانه گسترش دهد، بلکه در نظر داشت تا این گسترش را تا شبه قاره هند و خاور دور ادامه دهد.

امپریالیزم امریکا به بهانه "مبارزه علیه تروریزم" به افغانستان تجاوز کرد و آن را اشغال نمود، زیرا افغانستان در مرزهای کشورهای آسیای میانه، چین، پاکستان و ایران دارای موقعیت راهبردی است. به همین علت بود که بوش به بهانه "مبارزه علیه تروریزم" دستور حمله به افغانستان را صادر نمود تا بتواند از این طریق در کشورهای ازبیکستان، تاجکستان، قزاقستان و قرقیزستان پایگاه نظامی خود را دایر کند.

«جنگ بزرگی در آسیای مرکزی، ظاهراً "علیه تروریزم بین المللی" به دست دولتی آغاز شده که تروریزم بین المللی را به عنوان بخشی از دستور کار سیاست خارجی خود پناه می‌دهد. به عبارت دیگر، توجیه اصلی آغاز جنگ به کلی ساختگی بوده است. دولت امریکا، دانسته و آگاهانه، مردم خود را گمراه کرده است.

به یاد داشته باشیم که تصمیم گمراه کردن مردم امریکا فقط چند ساعت پس از حمله‌های تروریستی به مرکز تجارت جهانی گرفته شده بود. بدون مدرک تائید شده‌ای، از پیش به اسامه انگ "مظنون اصلی" زده شده بود. دو روز بعد، در روز پنجشنبه 13 سپتامبر - در حالی که تحقیقات اف بی آی تازه آغاز شده بود - رئیس جمهور بوش قول داد که «جهان را به سوی پیروزی رهبری کند.»

افزون بر این، تمام اعضای کنگره امریکا - به جز یک صدای صادق و با جرات در مجلس نمایندگان - از تصمیم دولت در مورد وارد شدن به جنگ پشتیبانی کردند. اعضای مجلس نمایندگان و مجلس سنا از طریق کمیته‌های مختلف به گزارش‌های محرمانه رسمی و سندهای اطلاعاتی دسترسی دارند که بی هیچ تردید نشان می‌دهد که مسئولان دولت امریکا پیوندهای مستحکمی با تروریزم بین المللی دارند. اینان نمی‌توانند بگویند "خیر نداشتیم" در واقع، بیش‌تر این مدارک در دسترس عموم است.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 68 و 69)

میشل شو سودوفسکی در جای دیگر چهره پنهان شده امپریالیزم امریکا این طوری بر ملا می‌سازد:

« وجود "محور آی اس آی - اسامه - طالبان" قولی است که جملگی بر آنند. روابط میان آی اس آی و ادارات دولتی امریکا، از جمله سیا، هم کاملاً هویدا است. دولت های پیاپی امریکا از آی اس آی پاکستان به عنوان "واسطه" استفاده کرده اند. این دستگاه اطلاعاتی - نظامی، هسته حمایت نهادی از القاعده اسامه و طالبان را تشکیل میدهد. بدون این حمایت نهادی، دولت طالبان در کابل به وجود نمی آمد. در مقابل، بدون حمایت استوار دولت امریکا، دستگاه اطلاعاتی - نظامی نیرومندی در پاکستان در کار نبود.....

بنابراین گزارش اداره اطلاعاتی دولت هند (که در تایمز هند آمده است) مرتکبان 11 سپتامبر با آی اس آی پاکستان ارتباط هایی داشتند و این دستگاه هم با مسئولان دولت امریکا ارتباط دارد. از این مطلب چنین بر می آید که چه بسا افراد مهمی در تشکیلات اطلاعاتی - نظامی امریکا از تماس های آی اس آی با محمد عطا "سر دسته" تروریست های 11 سپتامبر، آگاهی داشتند و اقدامی نکردند.

اینکه نکته مذکور به معنای تباری دولت بوش است یا نه، در آینده با قاطعیت ثابت خواهد شد.... اما، نکته آشکار این است که این جنگ، "مبارزه با تروریسم بین المللی" نیست بلکه جنگی برای استیلاست و پیامدهای خانمان بر اندازی برای آینده افراد بشر دارد. مردم امریکا آگاهانه و دانسته فریب دولت خود را خورده اند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 85 و 86)

هر گاه سه سال قبل از حمله به برج های دوقلو در 11 سپتامبر مراجعه نمایم به خوبی می بینیم که جنگ تجاوزکارانه امپریالیزم امریکا سه سال قبل یعنی سال 1999 میلادی به منظور گسترش پیمان نظامی غرب در یوگسلاوی، با پذیرش لهستان، مجارستان و جمهوری چک به آغوش تاتو اعلام گردیده بود.

بناءً امپریالیزم غرب و هم پیمانان نظامی اش از حمله تجاوز کارانه و اشغال افغانستان هدفی جز گسترش ساحه نفوذ پیمان نظامی ناتو نداشتند.

در ظرف بیست سال گذشته از یک سو ماهیت ضد انقلابی به اصطلاح دموکراسی رژیم پوشالی به خوبی افشاء گردید، زیرا از همان ابتدای رژیم پوشالی نقاب "دموکراسی" رژیم دست نشانده دریده شد و ماهیت ضد انقلابی و استبدادی اش افشاء گردید. رژیم در مقابل اعتراضات بر حق توده ها ایستاد و به سرکوب قهری شان پرداخت که در هر ولایت چندین نمونه از اعتراضات توده ها و سرکوب قهری رژیم را مردم بخاطر دارند، نمونه بسیار واضح آن اعتراضات توده نی 8 جوزای 1385 در کابل بود که بیش از صد نفر کشته به جای گذاشت. سرکوب قهری این اعتراضات توده های تشنه رسوایی رژیم و اربابان امپریالیستی اش را به صدا درآورده است. و از سوی دیگر امپریالیزم امریکا و متحدین نظامی اش از لحاظ نظامی به بن بست خورده و به شکست مواجه گردیدند. لذا امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا چاره ای جز مصالحه با طالبان را نداشتند، و برای بر آوردن اهداف شوم شان حاضر و آماده شدند تا دوباره قدرت را به "تروریست" ها و "قرون وسطایی" ها در افغانستان بسپارند.

امپریالیزم امریکا از سپردن قدرت به طالبان هیچ هدفی جز رشد و حمایت بنیادگرایی در افغانستان را دنبال نمی کند. زیرا سیاست خارجی امپریالیزم امریکا به هیچ عنوان به دنبال مهار کردن موج بنیادگرایی نیست، بلکه کاملاً بر عکس می باشد. یا به عبارت دیگر سیاست خارجی امریکا برای حفظ تروریسم بین المللی تلاش می ورزد، نه مبارزه علیه آن. زیرا هدف امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی متشنج نمودن اوضاع کشورهای است که گوش به فرمان امریکا نیستند.

رشد بنیادگرایی در جهان به تامین منافع امریکا خوانایی دارد. تاریخ جهان در ظرف چند دهه ثابت ساخته که رشد بنیادگرایی باعث براندازی دولت های غیر مذهبی گردیده و دولت مذهبی را جایگزین آن نموده است.

امپریالیزم امریکا دقیقاً می داند که بنیادگرایی اسلامی در کشورهای مانند افغانستان در کوتاه مدت اختلافات قومی، اجتماعی، میلیتی را پدید می آورد و توانایی مردم و نیروهای انقلابی را در سازمان دادن علیه نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی را متزلزل می نماید. امروز تمامی کشورهای اسلامی مثال برجسته آن است. بناءً امپریالیزم و در راس آن امپریالیزم امریکا از رشد و حمایت بنیادگرایی اسلامی به عنوان وسیله خلع جنبش های آزادی بخش ملی و جنبش های کمونیستی استفاده می نماید. روی همین دلیل است که امپریالیزم امریکا طالبان را برای بار دوم در افغانستان حاکم ساخت.

«تاریخچه مواد مخدر در آسیای مرکزی با عملیات مخفی سیا ارتباط تنگاتنگی دارد. پیش از جنگ شوروی - افغان، تریاک تولید شده در افغانستان و پاکستان به بازارهای کوچک منطقه فرستاده می شد. تولید محلی هروئین در کار نبود. در بر رسی های آلفرد مک کوی پژوهشگر تانید می شود که در دوسال تاخت و تاز عملیاتی سیا در افغانستان «اراضی مرزی پاکستان - افغانستان» به بزرگترین تولید کننده هروئین جهان تبدیل شد که 60 درصد از تقاضای بازار امریکا را تامین می کرد. در پاکستان شمار معتادان به هروئین از نزدیک به صفر در سال 1979 ... به 1/2 میلیون تن در سال 1985 رسید - رشد سریع تر از هر کشور دیگری.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 38)

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که در سال 1979 در افغانستان معتادین هروئین در افغانستان اصلاً وجود نداشت، و همین فعلاً شمار این معتادین به بیش از پنج میلیون نفر می رسد. این هم یکی دیگر از دست آوردهای امپریالیزم در افغانستان است.

« از تجارت مواد مخدر هلال طلایی در تامین بودجه و ساز و برگ ارتش مسلمانان بوسنی (که از اوایل سال های 1990 آغاز به کار کرد) و بعدها ارتش آزادی بخش کوزوو (KLA) هم استفاده می شد. در واقع، به هنگام حمله های 11 سپتامبر، مزدوران تحت حمایت سیا داشتند در صفوف تروریست های KLA - NLA به مقدونیه حمله می کردند.» (میشل شوسو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 43)

ادامه دارد ...